

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۱۰

مانند علی کیست در این چرخ مطبق^{۱۶۱}

داماد نبی شیر خدا صاحب سنجق^{۱۶۲}

دارای زمین نورفلک، باعث ایجاد

مسجود ملک فوق بشر حامل بیدق^{۱۶۳}

۱۶۰- طراز : عبد الوهاب متخلص به طراز یزدی شاعر شعر است .

۱۶۱- مطبق : پوشیده شده از سرپوش .

۱۶۲- سنجق : پرچم ، لوا .

۱۶۳- بیدق : راهنما و هدایت کننده .

بر لوح نویسد قلم از وصف کمالش
 در هر نقطی می شود البته دو صد شق^{۱۶۴}
 گر سر نکند گل به ولایش به گلستان
 هم رنگ شود فاسد و هم بوش شود تق^{۱۶۵}
 بر روی خلیل آتش سوزنده نگرود
 بی دوستیش یاسمن ولاله و زنبق^{۱۶۶}
 تا خاتم او دست سلیمان نرسیدی
 فرمانش اجابت ننمودی مگس و بق^{۱۶۷}
 گردرصف خیبر نبودی آن شه دوران
 تا حشر امورات نبی بود معوق^{۱۶۸}
 در فکرهنوزش بود این چرخ که اوچون
 بگرفت دراز قلعه و پل کرد به خندق
 در فکر غضنفر فتد آن گه که حسامش
 از پشه رساند به فلک نعره صدق^{۱۶۹}
 از بیم حسامش دو سر خانه مریخ^{۱۷۰}
 در صفحه غبرا^{۱۷۱} فتد از خرگه ازرق^{۱۷۲}
 خود را فکند بر سر این ارض مسطح^{۱۷۳}
 تا بوسه به پایش زند این طاق معلق^{۱۷۴}
 بی رای بلندش ز کجا گام توان زد

۱۶۴- شق : قسمت ، پاره .

۱۶۵- تق : فراگیر شدن ، افشاء شدن .

۱۶۶- زنبق : گیاهی که گل آن خوشبوی است و طول گیاه آن به اندازه یک چوبدستی است.

۱۶۷- بق : پشه که از حشرات پرداز است .

۱۶۸- معوق : تعویق شده و درنگ شده.

۱۶۹- صدق : تصدیق ، راست کردن حدیث را.

۱۷۰- مریخ : چهارمین سیاره در سامانه خورشیدی است که در مدار یطولانی تر و با سرعتی کمتر از زمین به دور خورشید می چرخد. هر یک بار گردش این سیاره به دور خورشید معادل ۶۸۷ شبانه روز زمین به درازا می کشد و طول شب و روز نیز از کره زمین کمی طولانی تر است.

۱۷۱- غبرا : زمین .

۱۷۲- ازرق : نیلگون .

۱۷۳- مسطح : هموار و صاف .

۱۷۴- معلق : آویزان.

در دست قضا و قدر این کره ابلق^{۱۷۵}

قدرش نتوان دید بدین دیده اعمی^{۱۷۶}

وصفش نتوان کرد بدین لکنت منطق^{۱۷۷}

هایب بکن اقرار ولایش که به جمعی

گردیده ربوبیتش افشاء و محقق

الحق که جز او نیست به جن و ملک و انس

از جانب حق بعد نبی هادی مطلق

شاهها مددی تا من سرگشته از این فرد

خود را بنمایم به مدیحان تو ملحق

هم جنت و دوزخ شود از دست تو تقسیم

هم عزت و ذلت شود از امر تو مشتق

حقا که نیامد و دگر باره نیاید

از کتم عدم^{۱۷۹} چون تو وجودی که بود حق

شیخ فخرالدین محمد طریحی^{۱۸۰} مقتل خود از ابنعباس نقل کرده که گفته استما در غزوه صفین در رکاب ظفر المنتساب حضرت امیر بودیم روزی از روزها صفوف قتال آراسته شد و هنوز کسی از مبارزان طرفی قدم در میدان محاربه ننهاده که حضرت اسدالهی فرزند ارجمند خود محمد حنیفه را طلبید. و به او امر فرمود: یا یابنیشدعلیفییمینهعسکر معاویه .

یعنی ای پسرک من حمله کن برطرف راست لشکر معاویه .

آن شاهزاده ستوده خصال به آنچه مامور شده بی اهمال قیام نموده و مانند نهنگ در دریای حرب غوطه ور گردید و آن اشقیایی را که در منجیه^{۱۸۱} سپاه آن روسیاه بود گریزانید و چند زخم بر بدن لطیف آن شاهزاده فیروز جنگ رسید مراجعت نمود به خدمت پدر بزرگوار آمد. و عرض کرد: یا ابا العطش العطش ای پدر فلک جناب از تشنگی بی تاب شدم و از سوز عطش به جان آمدم مرا دریاب .

۱۷۵- کره ابلق: به حیوانی می گویند که دارای دو رنگ سیاه و سفید باشد. از جمله حیواناتی که ابلقشان یافت می شود می توان به گاو، اسب، گربه، و انواع پرندگان اشاره کرد.

۱۷۶- اعمی: کور.

۱۷۷- منطق: نطق، زبان .

۱۷۸- هایب: تخلص شاعری باشد .

۱۷۹- کتم عدم: جهان نیستی .

۱۸۰- فخرالدین طریحی(۹۷۹هجری قمریتا ۱۰۸۷ یا ۱۰۸۵هجری قمری) فرزند شیخ محمد علیطریحی متولد نجفاز علمای بزرگ شیعهاست.جزو معروفترین تالیفهای او می توان به «مجمع البحرین و مطلع النیرین» و جامع المقال فیما يتعلق باحوال الدراییه و الرجال» اشاره کرد.

۱۸۱- منجیه: ناجیان سپاه، سردمداران لشکر .

حضرت امیر فرمود: او را آب دهید.

آب از برای او آوردند ابن عباس می گوید: محمد قدری از آن آب را آشامید و تتمه^{۱۸۲} را در میان زره و بدنش ریخت.

فوالله لقد رايت على الدم مخرج من خلق الذی پس به خدا قسم دیدم خون بسته از حلقه های زره آن شاهزاده می آید پس محمد حنیفه هنوز آرام نگرفته آماده نبرد شد.

و دوباره حضرت امیر به او فرمود: یا بنی شد علی میسره عسکر معاویه.

ای پسرک من حمله کن بر طرف چپ لشگر معاویه.

و باز آن شاهزاده فیروز جنگ بدون اهمال و درنگ حمله کرد بر مسیره لشگر معاویه اهل میسره رامنهدم ساخته ایشان را پراکنده نمود و برگشت و در این مرتبه جراحات بسیار و زخم های بیشماری بر آن شاهزاده عظیم الشان رسید فریاد بر کشید: الماء الماء. آب به من برسانید.

پس به فرمان امیر مومنان قدحی آب به او دادند محمد حنیفه قدری آب خورد و قدری دوباره در میان زره خود پاشید جماعت محمد حنیفه دو مرتبه از جنگ مراجعت کرد و آب طلبید به فرمایش امیر مومنان آب به او دادند قدری خورد و قدری در میان زره خود پاشید

اما به خاطر آمد چون هیجده ساله آقایم حسین در صحرای کربلا بعد از آنکه از جنگ مراجعت کرد و عرض کرد: یا أبا العطش قد قتلنی و ثقل الحديد أجهدنی فهل إلی شربة من ماء سبیل أتقوی بها علی الأعداء.^{۱۸۳}

خلاصه هنوز محمد حنیفه به جای خود قرار نگرفته باز حضرت امیر فرمودند: که ای فرزند حمله کن بر قلب لشکر معاویه و در این مرتبه شجاعت نمایان از او ظاهر شد و چند مبارز نامدار را به قتل رسانید ولیکن در این مرتبه از کثرت جراحات و زخمهای منکر بی حال شده به سوی پدر بزرگوار برگشت و در نزد آن حضرت ایستاد و شروع کرد به گفتن: الماء الماء فبکاء شديدا.^{۱۸۴}

حضرت امیر برخواست و میان دو چشم شاهزاده را بوسید و فرمود: فداک ابوک فقد سیرتني الله یا بنی بجهداکی هذا مبین یدی فخر تبکیک افرح ام جزع.

یعنی پدر فدای تو باد که مرا مسرور کردی به این جهادی که در برابر چشم من نمودی آیا از خوشحالی گریه می کنی یا از جزع.

محمد عرض کرد: ای پدر چگونه نگریم و حال آنکه تو سه مرتبه مرا به دهان مرگ فرستادی و من اکنون مجروحم که می بینی و هر زمان که برگشتم هنوز ساعتی آرام نگرفته باز مرا به میدان فرستادی و این دو برادرم حسن و حسین را امر به جهاد نفرمودی و ایشان را از خود جدا نساختی.

۱۸۲- تتمه: باقی مانده از چیزی.

۱۸۳- ای پدر، تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه مرا بزحمت انداخته و توانم را برده است آیا راهی به سوی قطهر آبی هست تا بر دفاع دشمن قوت یابم.

۱۸۴- آب آب پس گریه کرد گریه شدید.

حضرت مرتبه ای دیگر او را بوسید و فرمود: نور دیده یا بنی انت ابنی و هذا ابناء رسول الله نور دیده ها تو فرزند منی و حسن و حسین فرزند رسول خدایند ای محمد به درستیکه از سید انبیاء و رسول خدا شنیدم که اینان جوانان اهل بهشتند پس شرم و حیا می کنم که ایشان را در مهالک و محل خوف و خطر اندازم.

(گریز)

ای موالیان شاه اولیاء علی مرتضی از رسول خدا و پیغمبر او ادنا شرم و حیا نمود و حسنین را اذن به محاربه به دشمنان نمی داد که مبادا جراحی یا آسیبی به بدنهای نازنین ایشان رسد سبحان الله چیست در نزد سید انبیاء حال آن جماعتی که گاهی خنجر بر ران امام حسن زدند و گاهی عصای زهر آلود بر پشت پای مبارکش فرود آوردند و بعد از آن زهر جفا چندین مرتبه به کامش ریختند که در آخر کار یکصد و هفتاد پاره جگرش در طشت موج زد تا شهید شد و بعد از شهادت نعش مطهرش را تیر باران نمودند که هفتاد چوبه تیر به جنازه آن حضرت نشست آه آه و چه کارها که با حسین او نکردند اول مرتبه او را از وطن مالوف^{۱۸۵} خود و حرم جد بزرگوار دور نمودند ناچار پناه به مکه معظمه برد و در مکه نیز نتوانست اقامت نماید او را به عراق کشیدند و در آنجا از اطراف و جوانب بر سر او لشگرهای بسیار جمع و آبی که مهر مادرش بود بر روی اهل و عیال و اصحابش بستند و اصحاب و برادر و بنی اعمام و فرزندان او را کشتند بدن نازنین او را هدف تیرهای بران و شمشیرهای برهنه ساختند با وجود این همه ظلم و ستم که بر این بزرگوار رواداشتند آتش عداوت دشمنان خدا و رسول فرو نشست تا آن که بعد از شهادتش اسبها را نعل تازه زدند و بر بدن مطهرش که جای درستی نداشت تاختند کاش با این همه اکتفا کرده بودند سر مطهرش را نشانه سنگ و کلوخ نمودند کاش به این هم اکتفا کرده بودند سر مطهرش را در تنور خاکستر نمی گذاشتند در توبره اسب مکان نمی دادند کاش عیال و اطفالش را در خرابه بی سقف و در منزل جا نمی داند کاش چوب بر سر و دندانش نمی زدند و عزیزانش را به کنیزی نام نمی بردند.